

جایگاه ادبیات تطبیقی در زبان و ادبیات فارسی

شیرین بهبودیان

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کلیبر

طاهره پالیزبان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

در مقاله حاضر، به صورت موجز، توضیحی چند درباره ادبیات تطبیقی داده می‌شود و سپس مقایسه‌ای بین نقد تاریخی و نقد نفوذی و ادبیات تطبیقی صورت می‌گیرد و دیدگاه چند استاد ادیب و فرزانه نیز ذکر می‌شود و در آخر، نقد تطبیقی خاقانی و بحتری و پورکشی در شاهنامه و نمونه مشابه یونانی انجام می‌شود.

ادبیات تطبیقی از شاخه‌های جدید گسترده ادبیات و ادبیات نمایشی امروز است که در آن، تشابه و تفارق نمونه‌های مختلف آثار ادبی بررسی می‌شود. در ادب تطبیقی، آنچه مورد نظر محقق و نقاد است، نقس اثر ادبی نیست، بلکه در کیفیت و تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادبیات قوم دیگر پیدا می‌کند.

اگر بخواهیم ادب تطبیقی را با نقد نفوذی مقایسه کنیم، باید اذعان کنیم که ادب تطبیقی از مقوله نقد نفوذی است با این تفاوت که در نقد نفوذی بیشترین توجه منتقد به این است که دریابد تا چه حد اخذ و تقلید و اقتباس شده است درحالی‌که در ادب تطبیقی منتقد بیشتر سعی دارد مشخص کند آن اثر ادبی در بین اقوام ملل دیگر عالم تا چه حد و چگونه تقلید و اقتباس شده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات، تطبیقی، تاریخ، نفوذی.

انتخاب جایگاه ادبیات تطبیقی در زبان و ادبیات فارسی، در واقع آشنایی با دیدگاه‌ها و آشتی دادن آنها است؛ چه، آن‌گونه که انتظار می‌رود، در گذشته‌ها این علاقه، تعمیق نیافته و مسلماً دسترسی به منابع برای تبیین و تشریح این موضوع نیز با محدودیت‌هایی همراه بوده است. در مقاله حاضر، سعی شده است درباره ادبیات تطبیقی و نقش آن توضیح داده شود. به‌عنوان مهم‌ترین عامل، ابتدا بین نقد تاریخی و ادب تطبیقی و نقد نفوذی، مقایسه‌ای انجام و سپس دیدگاه چند استاد ادیب فرزانه نیز مطرح شده است. در پایان، نقد تطبیقی «خاقانی شروانی» و «بحتری طایبی» انجام شده و بین پورکشی در شاهنامه و نمونه مشابه یونانی آن مقایسه‌ای صورت گرفته است.

ارتباط گسترده کشورهای با یکدیگر و کنجکاوی روزافزون انسان متجدد، قلمرو ادبی را وارد مبحث تازه‌ای کرده؛ و آن، «ادبیات تطبیقی» است که عبارت است از مقایسه و سنجش ادب ملی با ادب سرزمین‌های دیگر.

قلمرو «ادبیات تطبیقی» شامل بررسی موارد مشابه در ادبیات کشورهای مختلف است. این مقایسه از دو جهت می‌تواند صورت گیرد: اول از حیث موضوع، دوم از حیث اندیشه و احساس.

از حیث موضوع: برای مثال می‌توان گفت که تقریباً در تمامی کشورهای اروپای غربی، موضوع «فوست» وجود دارد. معروف‌ترین «فوست‌ها»، درام «گوته» - شاعر آلمانی - است. قبل از او، «کریستوفر مارلو» - شاعر انگلیسی قرن شانزدهم - هم همین موضوع را به‌نام دکتر فاستوس به‌نظم درآورده بود. مقایسه بین این دو در آلمان و انگلستان و نیز سنجش آنها با «فوست» کشورهای دیگر که همگی خمیرمایه مشترکی دارد، ادبیات تطبیقی را از حیث موضوع دربر می‌گیرد. مثال دیگر، داستان لیلی و مجنون است که اصلی تازه دارد و در ادبیات عرب موضوع شعرهای مختلف قرار گرفته است. در ادبیات ما نیز چند شاعر، از جمله نظامی، آن را به‌نظم درآورده‌اند.

از حیث اندیشه و احساس: بعد از این بحث، اندیشه و ادراک در زمینه وسیع‌تری

به‌سنجش درمی‌آید: شاعری در یک زبان، از احساس و ادراک کسانی در زبان دیگر تأثیر پذیرفته است. در ادبیات تطبیقی، نحوه و درجه و موارد این تأثیر و تأثر بررسی می‌شود. مثلاً «گوته» - شاعر آلمانی - پس از خواندن ترجمه‌ای از بعضی از غزل‌های حافظ، دیوانی به‌نام دیوان شرقی- غربی سرود که در آن تأثیرپذیری او از اندیشه حافظ را می‌توان به‌سنجش گرفت. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶۷-۲۶۶)

تعبیر و اصطلاح «ادب تطبیقی» را اولین بار، «ویلمن» - نقاد فرانسوی - در سال ۱۸۲۸ م. در اروپا به کار برد و سپس «سنت‌بو» - منتقد مشهور دیگر فرانسوی - آن را ترویج داد و به کار برد. البته ادب تطبیقی‌ای که او به کار برد، روش علمی مشخصی نداشت و در واقع فقط می‌خواست شاعران ممالک مختلف را با هم مقایسه کند. بعدها محققان شیوه تطبیق و مقایسه را که علمای طبیعی در طبقه‌بندی جانداران و امور مربوط به آنها به کار می‌بردند، در ادب نیز به کار بستند و قواعد و اصول ادب تطبیقی را ممهّد کردند. در این روش جدید ادب تطبیقی، محققان سعی کردند در موقعیت‌ها و روابط ادبی و ذوقی بین اقوام و ملل تحقیق کنند و این پژوهش‌ها را مبتنی بر مدارک و شواهد دقیق درست تاریخی قرار دهند. از آن پس، پژوهش‌های جالبی در این زمینه منتشر و انجمن‌ها و مجله‌هایی برای تحقیق در ادبیات تطبیقی تأسیس شد؛ به‌ویژه، در طی این هفتاد سال اخیر، کتاب‌ها و تحقیق‌های بسیاری در این رشته انتشار یافت و عده‌ای از محققان و منتقدان در فنون آن پژوهش‌های جالب و گرانبها انجام دادند و ادب تطبیقی وسعت و رونقی تمام پیدا کرده است. (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۵)

ادبیات تطبیقی، شاخه‌ای از نقد ادبی است که روابط ادبی ملت‌های مختلف را با هم مقایسه می‌کند و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ مثلاً از تأثیر ادبیات ایران در ادبیات عرب، فرانسه، انگلیس، روس، ترک، هند و چین یا برعکس بحث می‌کند. به‌عبارت دیگر، در ادبیات تطبیقی، تصویر و ادبیات و فرهنگ ملتی در ملت یا ملت‌های دیگر انعکاس پیدا می‌کند.

پژوهنده‌ای که به تحقیق در این رشته اشتغال دارد، مانند کسی است که در سرحد

قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمامی مبادله‌ها و معامله‌های فکری و ادبی را که از آن سرحد بین آن قوم و خویش دور و نزدیک روی می‌دهد، تحت نظارت قرار دهد. بنابراین، در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق و نقاد است، نفس اثر ادبی نیست، بلکه تحقیق در کیفیت و تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر به جا می‌گذارد و به عبارت دیگر، آنچه در ادب تطبیقی مورد توجه و نظر اهل تحقیق است، تصرف و تدبیری است که هر قومی در آنچه از آثار ادبی دیگر اخذ و اقتباس می‌کند، اعمال می‌کند. بنابراین، وقتی سخن از اخذ و اقتباس و تقلید و نفوذ به میان می‌آید و ادعا می‌شود که نویسنده و شاعر قومی، آثار یا مضامینی را از نویسنده و شاعر قومی دیگر اخذ و تقلید کرده، این بیان در واقع متضمن این است که نویسنده و شاعر قومی چگونه با مضامین و آثار قوم دیگر مقابله و آن آثار را چگونه و به چه نحوی تلقی کرده است. (همان، ص ۱۲۶-۱۲۵)

اگر بخواهیم ادب تطبیقی را با نقد نفوذی مقایسه کنیم، باید بگوییم که ادب تطبیقی از مقوله نقد نفوذی است جز اینکه در نقد نفوذی بیشترین توجه منتقد به این است که یک اثر ادبی در بین پیشینیان همان قومی که آن اثر در بین آنها به وجود آمده، تا چه حد اخذ و تقلید و اقتباس شده در حالی که در ادب تطبیقی، بیشتر سعی بر آن است که مشخص شود آن اثر ادبی در بین اقوام و ملل دیگر عالم تا چه حد و چگونه تقلید و اقتباس شده است. در واقع، ادبیات تطبیقی نوعی دادوستد فرهنگی است؛ زیرا همان طور که فرهنگ ملت‌های مختلف بر هم تأثیر دارند، ادبیات آنها نیز - که یکی از ارکان فرهنگ است - بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

نفوذ ادبی را به دو شاخه جداگانه می‌توان تقسیم کرد:

الف - نفوذ شاعران و نویسندگان کشوری در نویسندگان و شاعران همان کشور، مانند تأثیر نظامی و فردوسی و سعدی در شاعران معاصر یا بعد از آنها؛
ب - نفوذ شاعر یا نویسنده یا ادبیات ملتی در شاعر یا نویسنده یا ادبیات ملت دیگر، مانند تأثیر حافظ در گوته^(۱).

با این تقسیم‌بندی، می‌توان گفت که مورد اول از نفوذ ادبی از مقوله نقد نفوذی و مورد دوم از مقوله ادبیات تطبیقی است.

تحقیق در این زمینه، به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها و نیز به فهم دگرگونی ادبی که به این نوع روابط مربوط است، کمک می‌کند. بنابراین، این رشته از معارف بشری در برقراری دوستی و صلح بین ملل مؤثر است.

موارد شایان توجه در ادبیات تطبیقی

۱. آثار مشابهی که بدون روابط فرهنگی و ادبی بین دو ادب به وجود می‌آید، موضوع بحث تطبیقی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا این تشابه‌ها حاصل شباهت‌ها و اشتراک‌های روحی انسان‌ها با هم است نه ثمره اخذ و اقتباس ادبی ملت‌ها از یکدیگر. مانند روابط عاشقانه مردم که تحت تأثیر غرایز در بسیاری از موارد بین همه انسان‌ها شبیه هم است؛ و نیاز عاشق و ناز معشوق، به یک ملت و یک ادبیات خاص اختصاص ندارد. بنابراین، بسیاری از همانندی‌های ادبی بر اثر تصادف و توارد به وجود می‌آید نه در نتیجه تأثیر و تأثر.

بحث درباره این‌گونه تشابه‌ها را نخستین محققان ما «ادبیات تطبیقی» می‌نامیدند ولی امروز که پژوهش‌های ادبی پیشرفت کرده است، نباید دچار چنین پنداری شد؛ بلکه باید برای این امر عنوان خاص قایل شد و آن را «ادبیات مقابله‌ای» نامید که البته می‌توان آن را ذیل و تکمله‌ای بر ادبیات تطبیقی شمرد.

۲. تأثیر بدون تصرف اثری خارجی در ادبیات ملت دیگر، ادبیات تطبیقی به معنی واقعی خود نخواهد بود. برای مثال، ترجمه ساده شعر یا داستان یا نمایشنامه‌ای از زبانی به زبان دیگر به خودی خود مورد بحث ادبیات تطبیقی نیست، مثل هزاران اثر ادبی‌ای که از عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی بدون گرفتن رنگ ایرانی به فارسی ترجمه شده است؛ ولی اقتباس شعر یا داستان به صورتی که در ادبیات ملت گیرنده حل و هضم شود و مهر و نشان خاص آن ملت را بگیرد، در قلمرو ادبیات تطبیقی است، مانند اقتباس توأم با تصرف قطعات و آثار و موارد زیر به فارسی:

تأثر زهره و منوچهر ایرج میرزا از ونوس و آدونیس شکسپیر،
تأثیر داستان لیلی و مجنون عربی در لیلی و مجنون‌های فارسی،
تأثیر عروض و صناعات ادبی عربی در شعر فارسی.

تأثیر مکتب‌های ادبی اروپایی در یکدیگر نیز چون با دخل و تصرف توأم بوده، از
مقوله ادبیات تطبیقی است.

۳. به‌وجود آمدن صناعات و قالب‌ها و شکل‌های ادبی تحت‌تأثیر ملل دیگر نیز از
جلوه‌های ادبیات تطبیقی محسوب می‌شود؛ مانند پیداشدن قالب قصیده در فارسی زیر
نفوذ شعر عربی و پدید آمدن شعر نو، رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه تحت‌تأثیر ادبیات
فرهنگی دیگران در کشور ما.

۴. پیدا کردن منابع خارجی یک اثر ادبی به‌خودی‌خود یک تحقیق تطبیقی نیست،
بلکه مقدمه این کار می‌تواند باشد؛ و تحقیق مذکور هنگامی به پژوهش تطبیقی بدل
می‌شود که تغییرات و تصرفاتی که در این‌گونه آثار به‌عمل آمده است، مشخص شود.

۵. بحث از تأثیر ادبی مرحله پیشین زبان و ادبیات در مرحله بعدی آن نیز بحث
تطبیقی نیست؛ برای مثال، گفت‌وگو از تأثیر ادبیات اوستایی، مانوی و پهلوی در زبان
فارسی دری ادبیات تطبیقی نیست، و تحقیق درباره رابطه ویس و رامین با اصل پهلوی
آن هم ادبیات تطبیقی محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر، نقد تاریخی را نباید با نقد
تطبیقی اشتباه کرد.

اگر بخواهیم نقد تاریخی را با ادب تطبیقی به‌صورت مقایسه‌ای بیان کنیم، باید
بگوییم:

قلمرو نقد تاریخی فقط تحقیق در مقدمه‌ها و سوابق تطوّر تاریخی آثار ادبی و
نویسندگان آنها است؛ در صورتی که ادب تطبیقی بیشتر در نظر دارد درباره مناسبات و
روابط بین آثار ادبی اقوام بحث کند. همچنین، در آنچه موازنه ادبی نامیده می‌شود، سخن
از مقایسه معانی و مضامین آثار شاعران و نویسندگان در میان است و مأخذ و منبع و تقدم
و تأخر آنها چندان مدنظر نیست؛ در صورتی که ادب تطبیقی به مقایسه و موازنه مجرد

اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد معلوم دارد کدام‌یک از آثار تحت‌تأثیر و نفوذ اثر دیگر به‌وجود آمده است و حدود تأثیر هر اثر در آثار نویسندگان قوم دیگر چیست.

۶ اخذ و اقتباس ادبی از منابع خارجی را نمی‌توان سرقت ادبی نامید؛ زیرا هنگام ترجمه و اقتباس، به‌اندازه‌کافی در اثر ترجمه‌شده دخل و تصرف به‌عمل می‌آید که شائبه سرقت را از آن منتفی کند، به‌خصوص اگر شاعران یا نویسندگان به منبع الهام خود هم اشاره کنند.

دکتر خسرو فرشیددورد، طهمورث ساجدی و ابوالحسن نجفی، در شهر کتاب، درباره تاریخچه ادبیات تطبیقی در ایران و جهان و آثاری که در حوزه مقایسه میان نویسندگان ایرانی و خارجی صورت گرفته است، بحث و تبادل نظر کردند.

نخستین کنگره جهانی ادبیات تطبیقی در پاریس و در زمان «ویکتور هوگو» و به ریاست «محمدخانی» و سخنرانی «ایوان تورگنیف» آغاز به کار کرد. می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی از فرانسه آغاز شده و سپس به کشورهای همجوار رفته است.

ابوالحسن نجفی - محقق و مدرس دانشگاه - به وضعیت ادبیات تطبیقی در ایران و کشورهای دیگر اشاره می‌کند و می‌گوید: «موضوع ادبیات تطبیقی از جایی آغاز می‌شود که تاریخ ادبیات ملی پایان می‌یابد».

برای این ادعا می‌توان دو نمونه مثال آورد:

همان‌طور که می‌دانیم، بودلر^(۲) و مالارمه^(۳) به‌شدت تحت تأثیر شاعر و نویسنده آمریکایی نیمه نخست قرن نوزدهم، یعنی «ادگار آلن پو»، قرار داشتند؛ اما او هیچ‌گاه در آمریکا به‌خوبی شناخته و معروف نشد.

نمونه دیگر، درمورد «خیام» است. تا زمانی که «اسکات فیتزجرالد» رباعیات خیام را ترجمه نکرده بود، «خیام» در ایران بسیار مهجور و ناشناخته بود و عامه مردم برای او ارزش قایل نبودند؛ اما تعداد ترجمه‌هایی که از این کتاب شده، بعد از انجیل و تورات، پر تعدادترین است. این دو نمونه نشان می‌دهد که ادبیات تطبیقی تا چه حد اهمیت دارد. دیدگاه طهمورث ساجدی، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه تهران: «در ربع قرن

نوزدهم، نوعی طرز تفکر در خاورشناسی به وجود می‌آید و آن این است که دیگر تئولوژیست‌ها به خاورشناسی نمی‌پردازند، چراکه چیزی جز تحریف علیه امپراتوری عثمانی نمی‌نوشتند؛ بلکه لائیک‌ها و محققان دیگر به این حوزه می‌پردازند و زمینه‌ساز چیزی می‌شوند تحت عنوان رنسانس شرقی.»

او با بیان اینکه ما هرچه از ادبیات تطبیقی می‌دانیم، به فرانسه برمی‌گردد، افزود: «در اواسط قرن نوزدهم، ادبیات تطبیقی بدون هیچ سروصدایی در آلمان ظهور می‌کند؛ اما چیزی از این نمی‌دانیم.»

روش تطبیقی، معیارهایی به دست می‌دهد که براساس آن می‌توان معین کرد چه چیزهایی مشخصه شعر نقالی است و چه چیزهایی نیست. (دیویدسن، ۱۳۸۰: ۱۸)

مقایسه تطبیقی درخت کاج در متون کلاسیک ادبیات فارسی و ادبیات ژاپن

در ادبیات فارسی، به این درخت بیشتر با واژه‌هایی نظیر «ناژ»، «ناژو»، «ناز»، «ناجو» و «سرو سیاه» اشاره می‌شود.

سنبل‌های کاج:

۱. آدم خوش ظاهر و بی‌هنر،
۲. بلندی قد و یا فرد قدبلند،
۳. عظمت و هیبت.

مردم ژاپن، همیشه درخت کاج را درختی مقدس و شگون‌دار می‌دانستند. از این رو، آن را نماد خدا و جاودانگی و تطهیرکننده می‌شمردند.

درخت کاج، سمبل دوگانه پایداری و ناپایداری است؛ از آن جهت سنبل پایداری است که همیشه سبز است و عمر طولانی دارد و از آن رو سنبل ناپایداری است که با وجود داشتن عمر طولانی، بالأخره از بین می‌رود. (تارواتانی، ۱۳۸۵: ۲۴۴ تا ۲۸۰)

باری! تحقیق و پژوهش در ادب تطبیقی، گذشته از فواید دیگر، شناخت علل و اسباب واقعی تحولات ادبی و تغییراتی را که در معانی و اسلوب‌های مختلف حاصل می‌شود،

آسان می‌کند و تا حدی محدودیتی را که برای محقق و نقاد به سبب حصر نظر در تحقیق ادب قومی و ملی حاصل می‌شود و او را از ادراک بسی دقایق محروم می‌دارد، رفع می‌کند. بدین ترتیب، اگر نقاد به موضوع ادب تطبیقی – یعنی آنچه به مناسبات و روابط ادبی اقوام جهان مربوط است – چنان‌که باید، توجه نکند، در فهم و نقد آثار ادبی چنان‌که باید، توفیق نخواهد یافت.

نقد تطبیقی «خاقانی شروانی» و «بختری طایی»

یکی از قصاید شیوا و استوار «بختری»، قصیده‌ای است که در وصف ایوان مدائن و بیان عظمت دولت ساسانی و جود و کرمی که از طرف پارسیان بر تازیان رفته، سروده است. این قصیده ۵۶ بیت دارد و از نوادر اشعار عرب به‌شمار می‌آید. (بهرز، ۱۳۵۹)

قصیده «سینه» را دکتر احمد مهدوی دامغانی به نثر فارسی ترجمه کرده و دکتر «علی اصغر حریری» به شعر فارسی برگردانده و در مجلهٔ یغما به طبع رسیده است.

مقایسهٔ سینه بختری با نونیه خاقانی

اگر قصیدهٔ سینه را با قصیدهٔ ایوان مدائن خاقانی مقایسه کنیم، در ابتدا درمی‌یابیم که «بختری» برای اینکه از غم و رنج‌رهای یابد، به ایوان مدائن روی می‌کند؛ و ساختمان شگفت‌آور آن، او را بر آن می‌دارد تا در وصف آن بنا قصیده بسراید. بختری قصیدهٔ خود را تنها برای زیبایی کاخ ساسانیان و عظمت و قدرت سازندگان آن و نعمتی که از سوی آنان بر عرب رفته، سروده است؛ درحالی‌که «خاقانی» در سرودن قصیدهٔ خود، به پند و اندرز نظر داشته است. هرچند بختری نیز در قصیدهٔ خود به پند و اندرز اشاره کرده، هدف اصلی او از سرودن قصیده‌اش بیان عظمت کاخ و سازندگان آن بوده است نه حکمت و پند و اندرز. علاوه بر این، «بختری» در قصیدهٔ خود، روح عربیت و غرور عربی را ظاهر ساخته و از استواری خود در برابر حوادث سخن‌ها رانده است. بختری چون وضع مالی مناسبی نداشت و روزگار به او روی خوشی نشان نمی‌داد، ناراحت بود و از طرف دیگر، عمر خود را

در راه کسب مال هدررفته و نابودشده می‌دید و به این دلیل است که روزگار را دشمن سرسخت خود معرفی می‌کند. اما «خاقانی» در این مورد سخن به میان نیاورده است.

«بحتری» زمانی که غم و اندوه بر او غلبه می‌کند، به مدائن روی می‌آورد درحالی‌که گذر «خاقانی» در سفر به مدائن افتاده است. «خاقانی» و «بحتری» هر دو از دیدن وضع اسفبار و بنای ویران کاخ ساسانیان اندوهگین می‌شوند و اشک از دیدگان جاری می‌سازند. «خاقانی» در غم و اندوه خود دجله را هم گریان می‌یابد. در نظر او، دجله مانند انسانی است که در غم و عظمت از دست‌رفته ایرانیان و از بین رفتن کاخ باشکوه ساسانیان اشک اندوه و پریشانی از دیدگان خود فرو می‌بارد. اما «بحتری» کس دیگری را در غم و اندوه خود شریک نکرده، بلکه خود ایوان را چون انسانی غمگین و افسرده یافته است.

«بحتری» و «خاقانی» هر دو خرابی ایوان را مد نظر قرار می‌دهند. «خاقانی» از عدل و داد ساکنان این قصر یاد می‌کند، درحالی‌که «بحتری» فقط شکوه و شوکت و عظمت و بخشش آن را بیان می‌دارد. «بحتری» عامل خرابی کاخ را روزگار می‌داند ولی خاقانی آن را خواست و فرمان پروردگار می‌شمرد. «خاقانی» در قصیده خود به مفاهیم و مضامین قرآنی توجه کرده، درحالی‌که بحتری حتی کلمه‌ای از مفاهیم قرآنی ذکر نکرده است.

«خاقانی» سعی کرده است در قصیده خود، سخنی از شراب نیاورد؛ ولی برعکس، بحتری، شراب را به بهترین وجه وصف کرده است. همچنین، گریستن بر اطلال و دمن مدائن در قصیده «بحتری» به چشم می‌خورد، اما این گریستن در قصیده «خاقانی» مشاهده نمی‌شود. (انوار، ۱۳۸۳: ۵۲-۴۸)

پورکشی در شاهنامه و نمونه مشابه یونانی

ادبیات تطبیقی، از شاخه‌های جدید و گسترده ادبیات و ادبیات نمایشی امروز است که در طی آن، تشابه و تفارق نمونه‌های مختلف آثار ادبی بررسی می‌شود. این حوزه از علم ادبیات اگرچه هنوز نوپا و تازه است، زمینه‌ها و شاخه‌های گوناگونی را از عرصه‌های ادبی درکنار هم و در ارتباط با هم مطرح کرده و از این منظر، به یکی از پرطرفدارترین

حوزه‌های ادبیات مکتوب و حتی شفاهی تبدیل شده است.

در محدوده ادبیات ایرانی، قطعاً یکی از گسترده‌ترین و غنی‌ترین آثاری که در زمینه ادبیات تطبیقی، قابلیت تحقیق بسیار دارد، شاهنامه فردوسی است. داستان‌های متعدد و مختلف شاهنامه فردوسی را در مقایسه با آثار داستانی، حماسی و اسطوره‌ای ادبیات جهان می‌توان نمونه ارزشمندی در حوزه ادبیات حماسی دانست. بسیاری از حماسه‌ها و داستان‌های اساطیری روم، یونان، آلمان، فرانسه،... به صورت تطبیقی در کنار شاهنامه قابل تحلیل است.

پورکشی که در داستان «رستم و سهراب»، یکی از قوی‌ترین و غنی‌ترین داستان‌های شاهنامه را ساخته، از مهم‌ترین قالب‌هایی است که تا به حال نمونه‌های آلمانی، یوگسلاوی و یونانی آن در حوزه ادبیات تطبیقی تحلیل شده است.

پورکشی «پاریس»

«پاریس»، شاهزاده شهر «تروا»، در جوانی به شکار می‌رود و بر لب چشمه‌ای می‌نشیند تا از آن آب بنوشد که چشمش به دختری زیبارو به نام «اوئونون» می‌افتد. «اوئونون»، اسطوره باروری، آب و صاحب چشمه است و در ضمن قدرت شفادهنگی دارد و طب می‌داند. چندی بعد، «اوئونون» فرزند پسری به دنیا می‌آورد که حاصل ازدواج او با «پاریس» است. فرزند «اوئونون» که او را به یاد شوهرش «پاریس» نام گذاشته، به مرز جوانی می‌رسد و از مادر جویای پدر می‌شود و «اوئونون» اعتراف می‌کند که «پاریس» (که حالا به پادشاهی تروا رسیده) پدر فرزندش است. پسر برای یافتن پدر راهی قصر می‌شود، و با زنی به نام «هلن» روبه‌رو می‌شود و ماجرا را برای او تعریف می‌کند. «هلن» بیهوش می‌شود و در همین لحظه پاریس از راه می‌رسد و با دیدن مردی که بر بالای سر پیکر بیهوش همسرش ایستاده است، بی‌درنگ شمشیرش را در پهلوی او فرو می‌کند. «هلن» وقتی به هوش می‌آید، ماجرا را برای پاریس تعریف می‌کند. شاه تروا پس از مطلع شدن از ماجرا، پیکر نیمه‌جان پسرش را بر دست می‌گیرد و برای شفایافتن، او را به

کنار چشمهٔ «اوتنون» می‌برد، اما دیر شده است و هیچ کاری از اسطورهٔ آب و شفادهندگی بر نمی‌آید. «پاریس» با ناراحتی پسر جوانش را به آب می‌سپارد...

رستم و سهراب

«رستم» – پهلوان ایرانی – در توران، با دختری به نام «تهمینه» ازدواج می‌کند و از او صاحب فرزندی می‌شود. نام «سهراب» را برای فرزندش برمی‌گزیند و بازوبندی به «تهمینه» می‌دهد که در جوانی بر بازوی «سهراب» ببندد تا نشانه‌ای باشد برای یافتن پسر. چندین سال بعد، «سهراب» که جوان برومندی شده است، به انگیزهٔ یافتن پدر راهی سفر می‌شود. روزگار، پدر و پسر را بی‌آنکه متوجه نسبتشان با هم باشند، در دو سپاه مخالف در مقابل هم قرار می‌دهد. «رستم» و «سهراب» در میدان مبارزه با هم درگیر می‌شوند و پدر بی‌آنکه بداند حریفش کیست، پهلوی «سهراب» را با خنجر می‌زند. «سهراب» به پهلوان رقیب می‌گوید که پدرش – رستم – انتقام او را خواهد گرفت و «رستم» تازه می‌فهمد که پسرش را در میدان مبارزه بر زمین زده است.

مقایسهٔ این دو داستان

از مقایسهٔ این دو داستان می‌توان نتیجه گرفت که شباهت‌ها و مطابقت‌های بسیاری میان آنها وجود دارد که در حوزهٔ ادبیات تطبیقی قابل تحلیل و بررسی است. هر دو پهلوان نامی، فرزندی داشتند که از بدو تولد آنها را ندیده بودند و اکنون در یک بستر فاجعه‌آمیز بعد از سال‌ها دوری با آنها روبه‌رو می‌شوند. این دو فرزند نیز برای جست‌وجوی پدرانشان، سفری را آغاز می‌کنند و در پایان سفر نیز هر دو به دست پدرانشان به قتل می‌رسند. این ناآشنایی پدر و پسر، زمینه‌ای برای پیدایش فاجعه و تراژدی می‌شود و در ضمن عامل خلق فاجعه هم هست.

به قتل رسیدن پسران و چگونگی اطلاع پدران از نسبت آنان با خودشان، کاملاً شبیه هم است. «رستم» و «پاریس» زمانی پسرانشان را بازمی‌شناسند که دیگر کار از کار

گذشته و حادثه رقم خورده است. چنین آگاهی بعد از ارتکاب عمل، عمق فاجعه را شدت می‌بخشد و تأثیر تراژدی داستان را افزایش می‌دهد.

عامل مشترک دیگری که در هر دو داستان به چشم می‌خورد، «دسیسه» است. «پاریس» قبل از ورود به قصر تروا خودش را به نگهبانی معرفی می‌کند، اما نگهبان با حیله یک فرد سوم، پسر جوان را نزد «هلن» می‌فرستد و همین دسیسه سبب کشته شدن او می‌شود. در داستان فردوسی نیز شب قبل از مبارزه، «رستم» و «سهراب» بر بالای تپه به تماشای سپاه دشمن می‌ایستند و از شخص سومی درباره سپاه مقابل می‌پرسند؛ اما این فرد به‌رغم اطلاع از نسبت دو پهلوان، موضوع را از آنان پنهان می‌کند تا تراژدی داستان در غروب روز بعد اتفاق بیفتد.

از سوی دیگر، «سهراب» و فرزند «پاریس» علاوه بر پدرانشان که انسان‌های بزرگی هستند، مادرانی شبیه هم دارند. «تهمینه» و «اوئون» هر دو به‌نوعی با علم طب آشنایی دارند.

بنابراین می‌توان اذعان کرد که دو داستان علاوه بر مشابهت‌های ساختار روایی، حتی در شخصیت‌پردازی و برخی جزئیات نیز انطباق‌پذیر هستند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های به‌عمل‌آمده می‌توان گفت که در ادبیات تطبیقی، در همه دوره‌ها از پیدایش این هنر تاکنون، موارد مشابه در ادبیات ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف تحلیل و بررسی می‌شود. در بررسی ادبی تطبیقی، کل ادبیات، تظاهر علایق و فعالیت‌های معمول تمامی اقوام و نژادهای عالم شمرده می‌شود؛ در این بررسی، با مقایسه و کنارهم‌قرار دادن آثار ادبی خاص در فرهنگ‌های مختلف، در روشن ساختن آنها تلاش می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. گوته، یوهان ولفگانگ (نویسنده)، م. ۱۷۴۹. وی در سال ۱۷۷۵ به‌عنوان شخص برجسته سیاسی

- و ادبی شناخته شد و تا ۲۲ مارس ۱۸۳۲ که تاریخ وفاتش است، به کار نویسندگی اشتغال داشت. از متفکران قرن ۱۸ است و قوه تفکری بسیار قوی داشت. (قائمی: ۱۳۸۱: ۲۷۸)
۲. بودلر، شارل (شاعر)، متولد ۱۸۲۱ م. شاهکار معروف وی، گل‌های رنج نام دارد که مجموعه اشعار او است و این اثر باعث مشهور شدن وی شد، به طوری که در صف اول نوابغ نظم فرانسه قرار گرفت. وی در ۴۶ سالگی از دنیا رفت.
۳. مالارمه، استفان (م ۱۸۹۸-۱۸۴۲): نویسنده فرانسوی، متولد پاریس. وی در سال ۱۸۷۱ به لندن رفت و در آنجا ضمن تدریس، به ترجمه اشعار «ادگار آلن پو» پرداخت و سرانجام بر اثر بیماری تشنج اعصاب درگذشت. (قائمی: ۱۳۸۱: ۲۱۶-۲۱۵)

کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۰. جامع جهان بین در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی. تهران: نشر جامی.
- انوار، امیر محمود. ۱۳۸۳. ایوان مدائن. تهران: چاپ دانشگاه تهران.
- بهروز، اکبر. ۱۳۵۹. تاریخ ادبیات عرب. تبریز: نشر دانشگاه تبریز.
- تاواراتانی، ناهوکو. ۱۳۸۵. ادبیات تطبیقی مار و کاج، سببل‌های جاودان در ادبیات. تهران: نشر بهجت.
- ترجانی‌زاده، احمد. ۱۳۴۸. تاریخ ادبیات عرب، از دوره جاهلیت تا عصر حاضر. تبریز: نشر شمس.
- دیویدسن، الگا ام. ۱۳۸۰. ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی. ترجمه دکتر فرهاد عطایی. تهران: نشر فرزانه.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹. نقد ادبی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۸. تاریخ ادبیات. ج ۱۷. تهران: نشر ققنوس.
- طباطبایی مجد، غلامرضا (گردآورنده). ۱۳۷۲. دایرة المعارف مصور زرتین. ج ۱. چ ۱. نشر قیام.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۹. شاهنامه. نشر آموزش انقلاب اسلامی.
- فرزاد، عبدالحسین. ۱۳۷۸. درباره نقد ادبی. ج ۲. تهران: نشر قطره.
- قائمی، پروین. ۱۳۸۱. دایرة المعارف مصور پیمان. ج ۱. چ ۱. نشر پیمان.